



آذری، کرد، لر، خوزستانی، بلوچ، فارس

و... همه و همه برابر، برادر و ایرانی، مستقیم

آذربایجانی ترک (زرد پوست) نیست، ترک زبان (شده) است

«تو همانی که می اندیشی»

نویسنده: جیمز آلن ، مترجم: گیتی خوشدل

یاد ، نیروی برتری است که شکل می بخشد و می سازد و آدمی یاد است و همواره ابزار اندیشه بدست آنچه را اراده میکند ، شکل می بخشد و هزاران شادمانی به بار می آورد. و هزاران اندوه در پنهان می اندیشد و هویدا می گردد: پیرامونش عینک اوست. مردان و زنان خودشان آفرینندگان خویشند. در پرتو اندیشه هایی که بر می گزینند و میپروارند ، یاد ریسنده اصلی است. هم جامه درونی منش و نیز جامه برونی وضعیت . اگر تا کنون از روی نادانی و درد تنیده اند، بادا اکنون در نور و خوشبختی بتنند.

اندیشه و منش:

این سخن که « هرکس آنچه آنچنان است که در دل خود اندیشه می کند» نه تنها همه هستی آدمی را در بر می گیرد، بلکه چنان جامع است که بیرون می رود و بر همه اوضاع و شرایط زندگی دست می نهد. به راستی که آدمی همان است که می اندیشد و منش او حاصل جمع همه اندیشه های اوست. همانگونه که گیاهی که جوانه می زند، نمی تواند بی تخم باشد، هر کنشی که از آدمی سر می زند، از تخمهای اندیشه نشات می گیرد و بدون آن تخمها نمی تواند پدیدار شود. این به طریقی یکسان، آن کنشهای به اصطلاح «خود انگیخته» و «بی درنگ» و همچنین کنشهایی که سنجیده به اجرا در می آیند، را در بر می گیرد. کنش شکوفه اندیشه است، و شادمانی و رنج میوه هایش. از اینرو، آدمی بار شیرین و تلخ کشت خود را می درود. «اندیشه یاد، ما را آفریده است. آنچه هستیم، با اندیشه پرداخته و بنیاد شده است. اگر یاد آدمی از اندیشه های پلید آکنده باشد، به درد گرفتار می آید، همانگونه که چرخ از پس گاو نر... اگر آدمی تاب آورد در پاکی اندیشه ... بی شبهه شادمانی، همچون سایه اش به دنبالش می آید. آدمی زاییده قانون است. حاصل در سر پروراندن اندیشه های حقیرانه است. **آدمی توسط خودش آباد یا ویران می شود.** در زرادخانه اندیشه، خود را نابود می کند. همچنین ابزار بنای کاخهای بهشتین شادمانی و نیرو و آرامش را برای خویشتن می سازد. با گزیدمان درست و کاربرد راستین اندیشه، آدمی به کمال فراز می کند. با سوء استفاده و کاربرد نادرست اندیشه، به پایین تر از سطح جانور نشیب می کند. میان این دو نهایت، درجات منش بی شمارند و آدمی سازنده و ارباب آنهاست. از میان همه راستی های زیبای مربوط به جان که به این روزگار بازگشته اند و در پرتو آگاهی قرار گرفته اند، هیچ یک شادمانه تر یا سودمندتر از این نیست که آدمی استاد اندیشه است، سازنده منش، و آفریننده و شکل دهند وضعیت و پیرامون و سرنوشت. آدمی کلید هر وضعیتی را به دست دارد، و عامل تحول و تجدید زندگی که با آن می تواند هر آنچه را که اراده می کند از وجودش بسازد، درون اوست. آدمی حتی در سست ترین و بیچاره ترین حالتش همواره ارباب است. اگر چه به چبود سستی و انحطاط و حقارتش، اربابی ابله که «خانه اش» را به درستی اداره نمی کند. هنگامیکه اندیشیدن به وضعیتش را آغاز می کند، و ساعیانه قانونی را می جوید که وجودش بر آن بنیاد شده است ، آنگاه اربابی خردمند می شود، نیروهایش را هوشمندانه هدایت می کند و اندیشه هایش را به سوی زمینه های سودمند پیش می راند. ارباب آگاه این چنین است و آدمی تنها با اکتشاف قوانین اندیشه در درون خودش می تواند چنین شود و دریابد که اکتشاف یکسر پرسمان کاربرد و

خود آزمایی و تجربه است. تنها با جستجو و کاوش بسیار می توان به زر و الماس رسید و آدمی می تواند همه راستیهای مربوط به وجودش را دریابد، اگر ژرفگین در کان جاننش بکاود و بداند که خود سازنده منش خویش، شکل دهنده به زندگی خویش، و معمار سرنوشت خویش است. اگر اندیشه هایش را دگرگون سازد، و هنایش آنها را بر خودش و دیگران و زندگی و اوضاع و شرایطش دنبال کند، با ممارست شکیبانه حتی در آبخور جزئی ترین رویداد روزانه- ارتباط چپود و معلول را دریابد و از آن به عنوان ابزاری برای شناخت خویشتن- که خرد و اقتدار است- سود جوید، می تواند به طرزی خطاناپذیر این را به اثبات برساند. در این مسیر نیز مانند هر مسیر دیگر، قانون مطلق است: « بطلبید که خواهید یافت. بکویید که برای شما باز کرده خواهد شد.» زیرا تنها با شکیب و ممارست و پافشاری بی درنگ، آدمی می تواند به نیایشگاه شناخت گام نهد.

هنایش اندیشه بر اوضاع و شرایط :

یاد آدمی را می توان به باغی به سان کرد که می تواند هوشمندانه کاشته شود یا وحشیانه رشد کند. اگر چه خواه کشت شود و خواه نادیده گرفته شود، باید میوه اش را به بار آورد و به بار می آورد. اگر تخم سودمندی در آن کاشته نشده باشد، انبوهی از تخم علف های هرز در آن می روید و همگن خود را تولید خواهد کرد. **همانگونه که باغبان باغش را می درود و از علف های هرز پاک می کند و در آن گل ها و میوه های آبخور نیاز را می کارد، آدمی نیز باید دیده بان باغ یادش باشد و آن را از اندیشه های ناپاک و نادرست و ناسودمند بپالاید و گل ها و میوه های اندیشه های پاک و درست و سودمند را در آن بپروراند.** با پیروی از این فرایند، آدمی- دیر یا زود- در می یابد که باغبان اصلی جان خویشتن و رهبر زندگی خویشتن است. همچنین در درونش قوانین اندیشه را کشف می کند، و با باریک بینی روز افزون در می یابد که چگونه نیروهای اندیشه و عناصر یاد در شکل بخشیدن منش و اوضاع و شرایط و تقدیرش به کار سرگرمند. **اندیشه و منش یکی است، و چون منش تنها می توند خود را از راه پیرامون و اوضاع و شرایط متجلی سازد و کشف کند، اوضاع و شرایط بیرونی زندگی کس همواره به طرزی هماهنگ با حالت درونش ارتباط می یابد.** این بدان معنا نیست که اوضاع و شرایط آدمی در همه زمان ها نماینگر تمامی منش اوست، اما آن اوضاع و شرایط چنان با عنصری حیاتی از اندیشه درونی او در هم تنیده است که در لحظه موجود، برای پیشرفت او اجتناب ناپذیر است. **آدمی به حکم قانون وجودش و به حکم اندیشه هایی که با آنها منش خویش را ساخته است، در جایی است که هست و همه حاصل قانونی است که خطا نمی ورزد.** این، هم در آبخور کسانی که با پیرامون یا اطرافیان خود، سهش «ناهماهنگی» می کنند راست می آید و نیز در مورد کسانی که از وضع خود خشنودند. آدمی به عنوان موجودی پیشرونده و تکامل یابنده هر جا که هست، هست تا بیاموزد که ببالد، و به محض اینکه از هر وضعیتی آموزه معنوی خود را بیاموزد، آن وضعیت کنار می رود تا برای اوضاع و شرایطی تازه جا بگشاید. آدمی مادامی که خود را آفریده اوضاع و شرایط برونی بداند ضربه می خورد، و یک همین که دریابد نیرویی آفریننده است و می تواند به خاک تخم های نهان وجودش که اوضاع و شرایط از آن می بالند فرمان بدهد، آنگاه ارباب بر حق خویشتن می شود. هر انسانی که مدت هایی مدید خویشتن داری و پالایش خویشتن را در پیش گرفته باشد می داند که اوضاع و شرایط زاییده اندیشه است، زیرا پروا کرده است که دگرگونی اوضاع و شرایطش به نسبت باریک دگرگونی وضعیت ذهنی اش چهره می گیرد. این امر در آبخور انسانی که خواستارانه به درمان خود می پردازد و منش خویش را می آزماید و پیشرفتی چابک و چشمگیر را در پیش می گیرد نیز راست می آید. او شتابان از فراز و نشیب ها می گذرد. جان همان را به خود ربایش می کند که در نهان به آن می اندیشد، آن را که دوست می دارد،

و همچنین چیزی را که از آن می هراسد، به اوج آرزوهای ارج نهاده اش می رسد، به سطح آرزوهای نانجیبانه اش نشیب می کند، و اوضاع و شرایط وسایلی هستند که جان توسط آنها همگن خویش را می ستاند. هر تخم اندیشه که در یاد کاشته یا پرگ (اجازه) داده شود که در آن بیفتد و ریشه بگیرد، همگن خود را تولید می کند- و دیر یا زود- به چهره کنش شکوفا می شود و میوه اش را به سیمای اوضاع و شرایط به بار می آورد. اندیشه های نیک میوه هایی نیکو و اندیشه های پلید میوه هایی پلید به بار می آورند. جهان بیرونی اوضاع و شرایط، شکل جهان درونی اندیشه را به خود می گیرد و اوضاع و شرایط بیرونی - خواه خوشایند و خواه ناخوشایند- عواملی برای والاترین بخشایش تک هستند. آدمی به عنوان دروگر خرمن خویش، می آموزد. با پیروی از درونی ترین آرزوها و خواست ها و اندیشه هایش که توسط آنها پرگ میدهد به بندگی در آید (با پیروی از هوی و هوس پندارهای ناپاک یا گام برداشتی ساعیانه در شاهراه تلاشی نیرومند و والا) آدمی سرانجام در اوضاع و شرایط برونی زندگیش به میوه می رسد. قوانین بالیدن و انطباق در همه جا وجود دارند.

آدمی از روی استبداد سرنوشت یا موقعیت، به زندان یا خانه تهیدستان نمی آید. اندیشه هایی که در سر می پروراند، و آرزوهای حقیرانه اش او را به این اماکن می آورد. انسان نیک، ناگهان به چبود فشارهای بیرونی دست به جنایت نمی زند، اندیشه جنایت باید مدت های پیوسته در پنهان در دلش پروراند شده باشد، که به محض بروز مجال، نیروی گرد آمده اش آشکار شده است. اوضاع و شرایط، آدمی را نمی سازد، او را بر خودش آشکار می کند. بدون تمایلات شرورانه، اوضاع و شرایطی که موجب نشیب به پلیدی و رنج همراه آن نشود، نمی تواند وجود داشته باشد. همچنین بدون پرورش همیشگی آرزوهای پرهیزکارانه، آدمی نمی تواند به خوشبختی پاک فراز کند. از اینرو، آدمی به عنوان خداوندگار و ارباب اندیشه، سازنده و آفریننده خویشتن و شکل دهنده به پیرامون است. حتی در لحظه زایش، جان به سراغ همگن خود می رود، و از راه هر گام سفر زمینی خویش، آمیزه هایی از اوضاع و شرایطی را ربایش می کند که بازتاب پاک و ناپاکی و نیرو و سستی اوست. آدمیان نه آنچه را که آرزومندند، بلکه آنچه را که سزاوارند، ربایش می کنند. هوس ها و پندارها و آرزوهایشان در هر گام خنثی می شود، اما درونی ترین اندیشه ها و آرزوهایشان-خواه پاک و خواه ناپاک- از خوراک خودشان پروراند می شود. خدای گونگی ای که به غایت ما شکل می بخشد خودمانیم. ضمیر خودمان. آدمی تنها توسط خودش به زنجیر کشیده می شود. **اندیشه و کردار، زندانبان سرنوشت است.** اگر خوار باشند به زندان می افکنند. اگر نجیب باشند، همچون فرشتگان آزادی می رهند. آدمی نه آنچه را که آرزو یا نیایش می کند، بلکه آنچه را که حق اوست بدست می آورد. تنها زمانی آرزوها و نیایشهایش برآورده می شوند که با اندیشه ها و کنش هایش هماهنگ باشند. در پرتو این راستی، مفهوم «پیکار با اوضاع و شرایط» چیست؟ مفهومی است که آدمی پیوسته بر پاد معلولی بیرون بر می خیزد، حال آنکه مدام در دلش به چبود آن خوراک می رساند. آن چبود شاید شکل شرارتی آگاهانه یا سستی ناهشیار به خود بگیرد- اما هرچه هست- لجوجانه تلاش های صاحب آن را به درنگ می اندازد و به این ترتیب به نوای بلند درمان می خواهد. **آدمیان خواهان بهبود اوضاع و شرایطند، اما برای بهبود خویشتن مشتاق نیستند. از اینرو، در بند می مانند.** انسانی که از تصلیب خویشتن نمی هراسد هیچگاه نمی تواند در به انجام رساندن هدفی که دل به آن سپرده است شکست بخورد. اینهم در آبشخور امور زمینی راست می آید، هم در آبشخور امور آسمانی. حتی انسانی که تنها هدفش کسب دارایی است باید پیش از رسیدن به آن، آماده فداکاریهای خودی سترگی باشد، چه رسد به کسیکه انجام زندگی نیرومند و سرشار از توازی را خواسته باشد. **در اینجا کسی است که به طرز فلاکت باری تهیدست است. بی نهایت خواهان بهبود پیرامون و آسایش خانه اش، با این حال مدام از کارش می دزدد، و می اندیشد چون حقوقش نابسند**

است فریب دادن رییس اش موجه است. چنین شخصی ساده ترین مقدمات آن اصول را که پایه و شالوده توانگری راستین است نمی فهمند، و نه تنها یکسر سزاوار بیرون آمدن از فلاکتش نیست، بلکه در کنش با اندیشیدن و علم کردن به اندیشه های تن آسایی و دورویی و ناجوانمردی، در فلاکتی ژرفتر فرو می رود. در اینجا کس متمولی هست که به چبود شکم پرستی، قربانی بیماری دردناک و مزمن است. حاضر است مبالغی هنگفت بپردازد تا از شر آن خلاص شود، اما حاضر نیست از شکم پرستی هایش چشم ببوشد. می خواهد خوردنیهای غنی و ناطبیبی را بخورد و همچنان تندرستی اش را نگهدارد. چنین کسی یکسر سزاوار تندرستی نیست، زیرا هنوز اصول نخستین زندگی سالم را نیاموخته است. در اینجا بکارگمارندگان کارگرانی است که به امید سود بیشتر، از راه های نامشروع می خواهند مقررات پرداخت حقوق را رعایت نکنند و به آنها دستمزد کمتری بپردازد. چنین شخصی یکسر سزاوار توانگری نیست و هنگامی که خود را ورشکسته می یابد- خواه از نگر نام و خواه از نگر دارایی- اوضاع و شرایط را به باد سرزنش می گیرد و نمی داند که خودش تنها آفریننده اوضاع و شرایط بوده است. تنها به این شوند سه آبخخور را در اینجا آورده ام تا این راستی را نشان دهم که آدمی خود مسبب (گرچه همواره تقریباً ناخودآگاه) اوضاع و شرایط خویش است و اگر چه هدفش غایتی نیکوست، مدام با اندیشه ها و آرزوهایی که احتمالاً با آن غایت هماهنگی ندارد، موجب ناکامی آن می شود. چنین آبخخورهایی می توانند مکرر و گوناگون باشند، اما اگر خواننده بخواهد می تواند قوانین اندیشه را در یاد و زندگیش دنبال کند و تا چنین نکرده است، راستیهای بیرونی همواره دارای سامانی میاندارانه بوده و هست و همه تجربه های گذشته اش - خواه نیک و خواه بد- حاصل یکسان تکامل و عدم تکامل خود او بوده است. اندیشه ها و کنشهای نیک هیچگاه نمی توانند میوه های پلید زایش کنند. اندیشه و کنشهای پلید نیز هیچگاه نمی توانند میوه های نیکو به بار آورند. گندم از گندم بروید، جو ز جو. آدمیان این قانون را در جهان طبیعت می بینند و با آن کار می کنند، اما اندک شماری از آدمیان آن را در جهان یاد و اخلاقیات در می یابند (اگرچه کارکرد آن همان اندازه ساده و انحراف ناپذیر است) و با آن همکاری می کنند. **رنج همواره حاصل اندیشه نادرست در مسیری است.** نشانه آنکه تک با خودش - و با قانون وجودش - در هماهنگی نیست. تنها استفاده و یگانه کاربرد متعالی رنج، پاک گردانیدن است و سوزاندن هر آنچه که بیهوده و ناپاک است. رنج پاکان باز می ایستد. سوزاندن زر پس از خالص شدن چمین ندارد و موجودی کاملاً پاک و دل آگاه نمی توند رنج بکشد. اوضاع و شرایطی که سبب می شود انسانی رنج بکشد، حاصل ناهماهنگی ذهن خود اوست. اوضاع و شرایطی که سبب می شود انسانی با برکت مواجه شود نیز میوه هماهنگی ذهنی اوست. برکت - نه دارایی های مادی - پیمانه اندیشه درست است. و فلاکت - نه نبود دارایی های مادی - پیمانه اندیشه نادرست. انسانی می تواند گجستک و دارا باشد و انسانی دیگر متبرک تهیدست. **برکت و دارایی تنها زمانی می توانند به هم پیوندند که دارایی از روی درستی و خردمندانه به کار رود** و انسان تهیدست تنها زمانی می تواند به فلاکت بیفتد که نصیب خود را بار تحمیلی نا میاندارانه ای بینگارد. تنگدستی و ولخرجی، افراط و تفریط فلاکتند. هر دو به برابری نا طبیعی و حاصل بی سامانی ذهنی اند. **تا هنگامیکه که آدمی خوشبخت و سالم و توانگر نباشد دارای اوضاع و شرایط درستی نیست و خوشبختی و تندرستی و توانگری حاصل انطباق هماهنگ درون با بیرون، و انسان با پیرامونش است.** آدمی تنها زمانی می تواند آدمیت خود را آغاز کند که از ناله و فغان باز ایستد و دادگری نهانی را بجوید که زندگیش را بسامان می کند. چون ذهنش را با آن کُنشگر بسامان کننده انطباق دهد، از متهم ساختن دیگران به عنوان مسبب اوضاع و شرایطش دست می کشد و خود را در اندیشه هایی نیرومند و اصیل بنا می کند. بر پاد اوضاع و شرایط به پیکار بر نمی خیزد، بلکه از آنها به عنوان یاورانی برای پیشرفت چابکش، و به عنوان وسیله ای برای کشف نیروهای نهفته و امکانات درونش سود می جوید. قانون، نه اغتشاش،

اصل حاکم بر کیهان است. دادگری، نه بیدادگری، جان و جوهر زندگی است. تقوی، نه فساد، نیروی شکل دهنده و برانگیزاننده جهان است. به این ترتیب، آدمی تنها باید خودش را درست کند تا دریابد که کیهان درست است و در فرایند درست کردن خویش، درمی یابد که چون اندیشه هایش را نسبت به امور و سایر مردم درست کند، امور و سایر مردم نیز نسبت به او دگر می شوند. گواه این راستی در هر انسان است و از اینرو، با درون نگری و خود آزمایی بسامان به آسانی می توان آن را بررسی کرد. بادا انسانی به طرزی بنیادی اندیشه هایش را دگرگون سازد، تا از تحول چابک اوضاع و شرایط مادی زندگی به شگفتی افتد. **آدمیان می پندارند اندیشه را می توان پنهان نگاه داشت، اما نمی توان. شتابان به خوی بدل می شود و خوی به چهره اوضاع و شرایط پدید می گردد.** اندیشه های جانور خویانه به خوی های مستی و لذت گرایی می انجامد، که خود را در اوضاع و شرایط تهیدستی و بیماری می نمایاند. هرگونه اندیشه ناپاک به خوی های سستی آور و مغشوش کننده تبلور می یابد، که اوضاع و شرایطی پریشان کننده و آشفته به بار می آورد. اندیشه های ترس و دودلی به خوی های سستی و نامردی و بی ارادگی می انجامد، که اوضاع و شرایطی نظیر شکست و تنگدستی و اتکاء انقیاد آمیز حاصل آن است. اندیش های تن آسایی به ناپاکی و نادرستی منجر می شود، که اوضاع و شرایط شفاعت و گدایی به بار می آورد. اندیشه های حاکی از بیزاری و محکومیت به خوی های اتهام و خشونت می انجامد، که به چهره اوضاع و شرایط آسیب و آزار رخ می نماید. هرگونه اندیشه خودخواهانه به خوی های خودجویی منجر می شود، که به سیمای گونه ای فشار متبلور می گردد. حال آنکه هرگونه اندیشه زیبا به خوی مهربانی می انجامد، که اوضاع و شرایط همیار و آفتابی به بار می آورد. اندیشه های پاک به خوی های اعتدال و خویشتن داری منجر می شود که اوضاع و شرایط آکنده از آسایش و آرامش حاصل آن است. اندیشه های سرشار از دلیری و اتکاء به نفس و عزم جزم به خوی های مردانگی می انجامد، که به چهره اوضاع و شرایط کامیابی و فراوانی و آزادی متجلی می گردد. اندیشه های سرشار از نیرو به خوی های پاکیزگی و سختکوشی منجر می شود، که به سیمای اوضاع و شرایط خوشایند نمایان می گردد. اندیشه های نرم و بخشنده به خوی های ملایمت بدگر می شود، که به اوضاع و شرایط حمایتگر و پشتیبانی کننده می انجامد. اندیشه های مهرآمیز و عاری از خودخواهی به خوی های فراغت از خویشتن و ایثار برای دیگران منجر می شود که اوضاع و شرایط حتمی و مانگار توانگری و دارایی های راستین را به بار می آورد. رشته ویژه ایی از اندیشه که پافشاری ورزد- خواه نیک و خواه بد - نمی تواند میوه هایش را بر منش و در اوضاع و شرایط به بار نیآورد، آدمی نمی تواند مستقیماً اوضاع و شرایطش را برگزیند، اما نمی تواند اندیشه هایش را برگزیند و به این شیوه، غیر مستقیم اما حتمی، اوضاع و شرایطش را شکل ببخشد. کیانا به هر انسانی کمک می کند تا اندیشه هایی را که مدام در سر می پروراند به اجرا در آورد و مجال هایی رخ می نمایند که با چابکی هر چه تمامتر، اندیشه های نیکو پلید را هویدا می سازد. بادا انسانی از اندیشه های گناه آلودش باز ایستد، تا همه جهان با او نرم و آماده یاری اش شود. بادا اندیشه های سست و بیمارگونه اش را کنار نهد، شگفتا که مجال ها از هر دست می جوشند تا به یاری عزم و جزمش بشتابند. بادا اندیشه های نیکو را بپروراند تا هیچ سرنوشت دشواری، او را به بند و تنگدستی و شرمساری نکشاند. جهان، شهر فرنگ است، **آمیزه رنگ هایی که در هر دم می بینید نمایانگر تصاویر اندیشه های خودتان است.** «آنی خواهی بود که اراده می کنی. بادا شکست، محتوای دروغینش را در یابد در آن واژه بیچاره «پیرامون» که جان به آن سخره می زند و آزاد است.» «فرمانروای زمان، خسرو گیهان، آن لافزن کاته بردار- تصادف- را می هراساند و اورنگ از سر وضعیت مستبد بر می دارد تا جای خدمتگزاری را پُر کند» اراده آدمی، آن نیروی نادیدنی، فوران جان لایزال، می تواند به سوی هر هدف راهی بگشاید. از میان دیوارهای کوه

آسا. از درنگ بی شکیب مشو، چون آنکس که می فهمد بیوسان بمان. آنگاه که جان برخیزد و فرمان دهد خدایان آماده اطاعت اند.»

اثر اندیشه بر تندرستی و تن :

تن، خادم ذهن است. از محتوی ذهن - خواه سنجیده برگزیده شوند و خواه سهوا به یاد آیند - فرمانبرداری می کند. اگر اوامر ذهن نادلخواه باشند، تن به چابکی بیمار و فرسوده می شود. اگر اندیشه ها شادمانه و زیبا باشند، تن نیز شاداب و زیبا می شود. **بیماری و تندرستی - مانند اوضاع و شرایط - در اندیشه ریشه دارند.** اندیشه های بیمارگونه، خود را به شکل کالبدی بیمار هویدا می سازند. گفته اند که اندیشه های ترس به چابکی انسان را به هلاکت می رساند و این اندیشه ها مدام به هلاکت قطعی اما کم شتاب تر هزاران تن از مردم سرگرمند. مردمانی که با ترس از بیماری زندگی می کنند، مردمانی هستند که بیمار می شوند. اضطراب به چابکی تن را سست و آماده ورود هرگونه بیماری می کند. اندیشه های ناپاک - حتی اگر به تن آسیب نزنند - به زودی زنجیره اعصاب را در هم فرو می پاشند. اندیشه های نیرومند و پاک و شادمان، کالبدی نیرومند و زیبا و را بنیاد می کند. کالبد، ابزاری ظریف و انعطاف پذیر است که به چابکی به اندیشه هایی که بر آن هنایش می گذارد پاسخ دهد و خوی های اندیشه - خواه نیک و خواه بد - هنایشهایش را بر کالبد هویدا میسازد. تا هنگامیکه که آدمیان اندیشه های ناپاک را در سر پیروانند، خونشان ناپاک و زهرآگین بجا خواهد ماند. از دلی پاک، زندگی پاک و تنی پاک بر می خیزد. از دلی پاک، حیاتی پاک و تنی پاک بر می خیزد. حاصل ذهنی آلوده، زندگی آلوده و کالبدی پلشت است. اندیشه، سرچشمه کنش و زندگی است. منشاء را پاک کنید تا همه چیز پاک باشد. تعویض رژیم خوراکی به انسانی که اندیشه هایش را دگر نکند، کمک نخواهد کرد. هنگامیکه انسانی اندیشه هایش را پاک کند، دیگر به خوراک ناپاک و ناپاک دلبستگی نخواهد داشت. اندیشه های پاک، خوی های پاک می آورد. به اصطلاح قدیسی که کالبدش را نمی شوید، قدیس نیست. انسانی که اندیشه هایش را تقویت و پاک کرده است، به میکرب نحس نیاز ندارد. اگر می خواهید کالبدتان را بی کاستی کنید، دیده بان ذهنتان باشید. اگر می خواهید کالبدتان دوباره زندگی یابد، ذهنتان را زیبا کنید. اندیشه ای کینه توزی و رشگ و نومیدی و اندوه، تندرستی و زیبایی و شکوهمندی کالبد را میربایند. **سیمای تروشرو تصادفی نیست، حاصل اندیشه های تلخ است.** چین و چروک حاصل نادانی و شهوت و غرور است. زنی نود و شش ساله را می شناسم که سیمای تابناک و معصوم دخترکی را دارست و مردی زیر میانسالی را که از ریخت افتاده است. نخستین حاصل اخلاقیات آفتابی و سرشار از شیرینی، دومی حاصل شهوت و ناخشنودی. همانگونه که نمی توانید جایی دلخواه و دلپذیر داشته باشید، مگر اینکه بگذارید هوای آزاد و نور آفتاب آزادانه به اتاق هایتان بیاید، تملک جسمی درخشان و شادمان و چهره یی آرام و شکوهمند، تنها حاصل ذهنی سرشار از شادمانی و خوش دلی و آرامش است. بر چهره سالمند، چین هایی حاصل همدردی، چین هایی حاصل اندیشه هایی نیرومند و پاک، و چین هایی حاصل شهوات به چشم می خورند. کیست که نتواند هر یک از آنها را بازشناسد؟ با آنها که پرهیزگاران زیسته اند، سالمندی نیز نرم و آرام و لطیف رفتار می کند. همچون غروب آفتاب. اخیرا فیلسوفی را در بستر مرگش گواه بوده ام. پیر نبود، مگر به شوند سال ها. به همان شیرینی و آرامشی که زیسته بود، در گذشت. برای از میان برداشتن بیماری کالبد، پزشکی چون اندیشه شادمانه وجود ندارد. و برای زدودن سایه های غم و اندوه، آرام دهنده ایی در سنجش با خیرخواهی. زیستن مدام در اندیشه های بدخواهی و تلخ اندیشی و بدگمانی و رشگ، یعنی در زندانی خود ساخته به زندان افتادن. اما نیکخواهی برای همگان، شادمانه بودن با همگان، و آموختن شکیبانه بینش نیکویی های همگان: چنین اندیشه های

عاری از خودخواهی همانا دروازه های بهشت است و هر روز سرشار از آرامش نسبت به هر آفریده اندیشیدن، برای صاحب آن اندیشه آرامشی افزون تر می آورد.

اندیشه و آهنگ :

مادامی که اندیشه به آهنگ نپیوسته باشد، هیچ کامیابی هوشمندانه ای بدست نمی آید. بیشتر مردم پرگ می دهند که پیوسته اندیشه بر اقیانوس زندگی شناور باشد. **بی آرمانی شرارت است و آنکس که خواهان فاجعه و نابودی نیست، نباید بی آهنگ پیش براند.** آنان که در زندگیشان آهنگی کانونی ندارند، دستخوش نگرانی ها و ترس ها و مشکلات و دلسوزی به حال خود می شوند، که جمیعا نشانه های سستی است- که قطعا مانند گناهان سنجیده و برنامه ریزی شده- (اگرچه در مسیری متفاوت) به شکست و ناکامی و بدبختی و نبود می انجامد، زیرا سستی نمی تواند در کیهان محاط در نیرو بقا یابد. آدمی باید آهنگی را در دلش نگاه دارد، و آهنگ به انجام دادنش کند. این آهنگ می توند سیمای آرمانی معنوی یا هدفی دنیوی- بسته به کیانای انسان در دم موجود- به خود بگیرد. هر چه که هست، آدمی باید پیوسته نیروهای اندیشه اش را بر هدفی که برگزیده است متمرکز کند. باید این آهنگ را خویشکاری خود، و خویشتن را وقف بدستاری آن بکند، و نگذارد اندیشه هایش در پندارها و آرزوها جانبی و پراکنده پرسه بزند. این است آن شاهراهی که به خویشتن داری و تمرکز راستین می انجامد. حتی اگر بارها و بارها در به انجام رساندن آهنگش شکست بخورد (و تاهنگامیکه که بر سستی اش چیرگی نکرده است باید نیز چنین باشد)، نیروی منش حاصل سنجه کامیابی راستین خواهد بود، و نقطه آغازی تازه برای پیروزی آینده او. آنان که برای ادراک آهنگی سترگ آماده نیستند، باید اندیشه ها را بر انجام دادن بی کاستی خویشکاریشان - هر اندازه که ناچیز بنماید- متمرکز سازند. تنها به این شیوه اندیشه ها می توانند گرد و متمرکز شوند، و آهنگ و نیرو پرورش یابد. با اینکار، هیچ چیز نیست که به سرانجام نرسد. سست ترین جان، که از سستی اش با خبر و به این راستی بارمند باشد؛ با این باور، می تواند بی درنگ ابراز وجود کند و تلاش بر تلاش و شکیب بر شکیب و نیرو بر نیرو بیفزاید، و هیچگاه از پیشرفت باز نایستد و سرانجام به شیوه ای بیبالد و نیرومند شود و آن نیرو تنها زاییده تلاش و تمرین است. **همانگونه که انسانی دارای کالبدی سست می تواند با آموزش باریک و شکیبانه نیرومند شود، انسانی صاحب اندیشه های سست نیز می تواند با تمرین در درست اندیشیدن، اندیشه هایش را نیرومند سازد.** کنار گذاشتن بی آرمانی و سستی و آغاز اندیشیدن با هدف، یعنی ورود به دسته نیرومندانی که شکست را تنها یکی از راه های کامیابی می انگارند، همه اوضاع و شرایط را وادار می دارند تا خدمتگزار آنها باشند و نیرومندانه می اندیشند و بیباکانه دست به کنش میزنند و ماهرانه به مقصود می رسند. انسان با خبر از آهنگش، باید ذهن را راه راست رسیدن به آن را مشخص کند، بی آنکه به راست یا چپ بنگردد. تردیدها و ترس ها باید با شدتی هرچه تمامتر سترده شوند، آنها عناصری متلاشی کننده اند که خط راست تلاش را در هم می شکنند و آن را منحرف و بی هنایش و خنثی می سازند. اندیشه های دودلی و ترس هیچگاه کاری را به انجام نمی رسانند و توانا به انجام دادنش نیز نیستند و همواره به شکست می انجامند. **آهنگ و نیرو انجام دادن کار و همه اندیشه های نیرومند، به محض درون خزیدن دودلی و ترس باز می ایستند.** اراده به انجام رساندن، از این آگاهی بر می خیزد که می توانیم به انجام برسانیم. ترس و دودلی دشمنان بزرگ آگاهی اند و کسی که آنها را بیرواند، آنها را به هلاکت نمی رساند، خود را هلاک می کند. کسی که بر دودلی و ترس چیرگی کرده است، بر شکست فائق آمده است. هر اندیشه اش با اقتدار متفق است و دلیرانه با همه مشکلات کنار می آید و خردمندانه بر آنها چیرگی می کند. آهنگهایش را در بند مناسب می کارد، و آنها شکوفا می شوند و میوه هایی به بار می آورند که پیش از هنگام به زمین

نمی افتند. اندیشه هایی که بی باکانه با آهنگ متفق شده باشند به نیرویی نوآور دگر می شوند. کسی که این را می داند، آماده است که چیزی برتر و نیرومندتر از مثنی اندیشه های پراکنده و سهش های گذرا شود و کسی که به این امر می پردازد، حکمران آگاه و هوشمند نیروهای ذهنی اش شده است.

هنایش کنشگر اندیشه در کامیابی

همه کامیابی ها و همه شکست های آدمی حاصل راست اندیشه های خود اوست. در کیهان کاملا بسامان که نبود توازن به چمین نابودی همه است، پاسخگویی تک باید مطلق باشد. سستی و نیرو و پاکی و ناپاکی آدمی، به خودش متعلق است، نه به انسانی دیگر. خودش مسبب آنهاست، نه دیگری. و تنها خودش می تواند آنها را دگرگون سازد، نه یک تک دیگر. اوضاع و شرایطش نیز از آن خودش است، نه از آن انسانی دیگر. رنج و شادمانی اش نیز ناشی از درون اوست.

هرگونه بیندیشد، خود نیز همانگونه است. مادامی که همینگونه بیندیشد، همینگونه بجا خواهد ماند. انسانی نیرومند نمی تواند به انسانی سست تر کمک کند، مگر اینکه انسان ناتوان تر مشتاق کمک ستانند باشد. در آن چهره نیز، انسان ناتوان خودش باید نیرمند باشد، با تلاش خودش باید نیرویی را که در دیگری آفرین گویی می کند در خود بیوراند. هیچکس جز خودش نمی تواند وضعیتش را دگرگون سازد. میان آدمیان معمول است که چنین بیندیشند و بگویند: «بسیاری ستمدیده اند زیرا یکی ستمگر است، باید به ستمگر بیزاری بورزیم». به هر جهت، اکنون میان اندک شماری روز افزون این گرایش یافت می شود که این داوری را وارون کنند و بگویند: «یکی ستمکار است زیرا بسیاری ستمدیده اند، بیا ستمدیده را خوار بشماریم.» راستی این است که ستمگران و ستمدیدگان در نادانی خویش همکارند و با اینکه ظاهرا یکدیگر را عذاب می دهند، همانا به شکنجه خویشان سرگردند. آگاهی کامل، کنش قانون را در سستی ستمدیده و نیروی سوء استعمال شده ستمگر در می یابد. عشق کامل که رنج هر دو حالت را می بیند، هیچکدام را به باد ملامت نمی گیرد و مهربانی کامل هم ستمکار را شامل می شود و هم ستمدیده را. کسی که بر سستی چیرگی یافته و هر گونه اندیشه خودخواهانه را وانهاده است، نه ستمگر است و نه ستمدیده. آزاد است. آدمی تنها با اندیشه هایش می تواند برخیزد و چیرگی کند و کامیابی یابد. حتی برای کامیابی در امور دنیوی نیز باید اندیشه هایش را فرای خصایل حیوانی بکشد. بالا نکشاندن اندیشه هایش تنها می تواند سست و کوچک و نکبت بار بجا ماند. شاید برای کامیابی، ابدأ نمای خصایل حیوانی و خوخواهی اش را کنار نگذارد، اما دست کم باید بخشی از آن را فدا کند. انسانی که نخستین اندیشه اش غرقه شدن در لذایذ حیوانی است، نه می تواند به روشنی بیندیشد و نه از روی اصول درست برنامه ریزی کند. نمی تواند گنج های نهفته درونش را بیابد و بیوراند و در هر کاری که پیش گیرد با شکست و ناکامی مواجه می شود. اگر مردانه به کف گرفتن اندیشه هایش را آغاز نکرده باشد، در موضعی قرار ندارد که امور را در اختیار بگیرد و پاسخگوییهای جدی را متقبل شود. شایسته آن نیست که مستقلا کنش کند و به تنهایی بایستد و تنها به چبود اندیشه هایی که بر می گزیند در بند کرانه هاست. بدون فداکاری نمی توان به هیچ پیشرفت دست یافت. و میزان کامیابی دنیوی انسان، به میزانی خواهد بود که اندیشه های مغشوش جانورخویانه اش را فدا کرده است و ذهنش را بر نقشه هایش و تقویت آهنگ و اتکا به نفس و اراده اش متمرکز نموده است و هر چه اندیشه هایش را متعالی تر کند، و هر چه جوانمردتر و والاتر و پرهیزکارتر شود، کامیابی اش سترگ تر و برکتش افزونتر و کامیابی هایش دائمی تر خواهد شد. کائنات، انسان آزمند و تنهای عاری از شرافت را دوست نمی دارد، اگر چه گاه در نمود به وارون می نماید. کیهان به انسان شرافتمند و بزرگوار و پرهیزگار کمک می کند. همه آموزگاران بزرگ اعصار به چهره های گوناگون ندا در داده اند و به اثبات رسانده اند و

دانسته اند که آدمی باید با تعالی اندیشه هایش خود را هر چه بیشتر پرهیزگار سازد. کامیابی های خردی میوه اندیشه متمرکز برای جستجوی دانش، و زیبایی و راستی در زندگی و کیانا بوده اند. گاه شاید چنین کامیابی هایی از خودپسندی و جاه طلبی نشأت گرفته باشند، اما این کامیابی ها حاصل آن ویژگی ها نبوده اند، میوه طبیعی تلاشی پیوسته و اندیشه های پاک و عاری از خودخواهی بوده اند. کامیابی های معنوی نتیجه آرزوهای ورجاونداند. کسی که پیوسته با اندیشه هایی والا می زید و اندیشه هایی پاک و بدور از خودخواهی را در سر می پروراند- با همان قطعیتی که خورشید به اوج سر نیمروز می رسد و ماه کامل می شود- صاحب منشی خردمند و نجیب خواهد شد و به جایگاه رخنه و تبرک برخوردار خواهد شد. هرگونه کامیابی اورنگ تلاش و افسر اندیشه است. به یاری خویشتن داری و عزم جزم و پاکی و پرهیزکاری و اندیشه درست هدایت شده، آدمی فراز می کند و به یاری خصایل حیوانی و راحت طلبی و ناپاکی و پلشتی و اندیشه های پراکنده مغشوش، نشیب آدمی می تواند در جهان به کامیابی سترگی برسد و حتی در حیطه معنوی به اوجهایی متعالی فراز کند و دیگر بار به چبود پرگ دادن به اندیشه های نخوت آمیز و خودخواهانه و فساد، به سستی و نکبت نشیب کند. پیروزی های حاصل اندیشه درست را تنها با دیده بانی می توان بدست آورد. **بسیاری به محض تضمین کامیابی، ویران می شوند و به چابکی به شکست و ناکامی باز می گردند.** همه کامیابی ها- خواه در کسب و کار و خواه مسایل خردی و خواه جهان معنوی- میوه اندیشه ایی است که در مسیری معین هدایت شده است، تابع یک قانون و یک شیوه و تنها تفاوت، زمینه کامیابی است. کسی که کامیابی اندک بدست می آورد، باید فداکاری اندکی کرده باشد و کسی که به کامیابی سترگی دست یافته است، فداکاری بسیار. کسی که خواهان کامیابی والا است، باید به ایثاری سترگی دست یازد.

روایاها و آرمانها

صاحبان رویا نجات دهندگان جهانند. همانگونه که جهان دیدنی به دست نادیدنی بقا می یابد، آدمیان نیز با وجود همه محنت ها و گناهان و کنشهای فرومایه شان به دست بینش های زیبا و رویاهای استوارشان خوراک دهی می شوند. بشریت نمی توند صاحبان رویاها را فراموش کند. نمی تواند بگذارد آرمان هایشان نیست شوند و بمیرند. بشریت در آن رویاها زندگی می کند و آنها را به عنوان راستیهایی می شناسد که روزی آنها را خواهد دید و خواهد شناخت. آهنگساز و تندیس ساز و نگارگر و چامه سرا و قدیس، اینها سازندگان آن جهانند. معماران پردیس. جهان زیباست زیرا آنها زیسته اند. بدون آنها بشریت زحمتکش تلف می شد. آن کس که رویایی زیبا و آرمانی را در دلش گرمی می دارد، روزی آن را به انجام در خواهد آورد. کریستف کلمب رویای جهانی دیگر را گرمی داشت و آن را کشف کرد. کوپرنیک رویای وجود چندین جهان و کیهانهایی گسترده تر را در سر پروراند و آن را آشکار ساخت. بودا رویای جهان معنوی سرشار از زیبایی بی کاستی و آرامش کامل را در نگر نگاه داشت و به آن وارد شد. **روایاهایتان و آرمان هایتان را گرمی بدارید.** آن موسیقی که دلتان را بر می انگیزاند، آن زیبایی که در ذهنتان شکل می گیرد و آن لطافتی که پاکترین اندیشه هایتان را می آراید، گرمی بدارید. زیرا همه اوضاع و شرایط وجدآمیز، و هر چه محیط بهشت آسا، زاییده آنهاست. اگر نسبت به آنها راستگو بمانید، سرانجام جهانتان بنیاد خواهد شد. آرزو یعنی بدستاری. طلب یعنی یافتن. آیا کوچکترین آرزوهای آدمی به کرانه والا خشنود خواهد شد و پاکترین آرزوهایش به چبود نبود امکانات از گرسنگی هلاک خواهد گشت؟ قانون چنین نیست. شرط و شروط امور چنین نمی باشد: «بطلبید که خواهید یافت.» بادا رویاهایتان والا باد. زیرا رویایتان هرگونه که باشند، به همان سیما در خواهید آمد. رویایتان وعده سیمایی است که روزی چنان خواهید شد. آرمانتان پیشگویی آنچه که سرانجام آشکار خواهید ساخت. سترگ ترین کامیابی - نخست و روزگاری - رویا بود. درخت بلوط در تخمی می آرمد.

پرنده در تخم بیوسان می ماند و در برترین رویای جان، فرشته یی بال می زند. رویاها تخمهای واقعیاتند. شاید اوضاع و شرایطتان ناسازگار باشند، اما اگر آرمانی برگزینید و در راه بدستاری اش بکوشید، ماندگار نخواهند ماند. نمی توانید در درون سفر کنید و در بیرون ساکن بمانید. اینجا جوانی است زیرا فشار سخت تهیدستی و زحمت، در بند ساعت ها در کارگاهی ناسالم، بی مدرسه و نبود همه هنرهای ظریفه. اما رویای چیزهایی بهتر را می بیند. به هوش و زیبایی می اندیشد. در ذهن آرمان زندگی بهتر و رویای آزادی افزون تر را بنیاد می کند و این گستره گسترده تر وجودش را فرا می گیرد و جوشش هایی بی قرار، او را به کنش و وا می دارد و همه هنگامهای فراغتش را- اگر چه اندک- بکار می گیرد تا نیروها و گنج های نهفته اش را بیرویراند. چندی نمی گذرد که چون ذهنش دگرگون شده است، دیگر کارگاه نگاهش نمی دارد. چنان با ذهنیتش ناهماهنگ شده است که همچون جامه ایی که از تن درآید، از زندگیش بیرون می افتد و با رشد مجال هایی سازگار با گستره نیروهای گسترده اش، برای ابد از آن می گذرد. سالهای سپسین، این جوان را به چهره مردی کامل می بینیم: چیره بر نیروهای معین ذهنی، با رخنه ای در سطح جهان و تقریباً صاحب نیرویی سنجه ناپذیر. رشته هایی از پاسخگووییایی غول آسا را به دست دارد. سخن می گوید. و زندگی ها دگرگون می شوند. مردان و زنان سخنانش را آویزه گوش می کنند تا به منش خویش شکل بخشند. همچون آفتاب می شود. کانونی ثابت و نورانی که پیرامونش ارج دانی هایی بیشمار می چرخند. رویای جوانی اش را به انجام در آورده است. با آرمانش یگانه شده است و شما نیز ای خواننده جوان، رویای (نه آرزوی کاهلان) دلتان- خواه کوچک و خواه زیبا و خواه آمیزه هر دو- را به انجام در خواهید آورد. زیرا همواره به سوی چیزی رباییده می شوید که در نهان به آن شیفتگی می ورزید. دستاورد باریک اندیشه هایتان در دستهایتان خواهد بود. همان را به دست خواهید آورد که برایش می کوشید: نه کمتر و نه بیشتر. پیرامون کنونی شما هر چه که باشد، با اندیشه هایتان می لغزید، بر جا می مانید، یا بر می خیزید. با رویا و آرمانتان به کوچکی آرزویی خواهید شد که حکمران شماست، و به سترگی آرزویی که بر آن فرمانروایید. همانگونه که استاتون کرکهام دیویس، با کلامی زیبا می گوید: «شاید حسابدار باشید، و همین که از دری گام بیرون می نهد که مدت ها آن را بازدار آرمان هایتان می پنداشتید، خود را برابر باشندگان بیابید- هنوز خامه پشت گوش و لکه جوهر برانگشتان- و آنگاه سیل الهامتان جاری شود. شاید گوسفند بچرانید و به سوی روستا راه افتید و با دهان باز به یمن هدایت دلیرانه جان به آستان استاد گام نهدید و او نیز پس از چندی بگوید: «دیگر چیزی نیست تا به تو بیاموزم. اکنون خود استاد شده ای، ای کسی که اخیراً به هنگام چراندن گوسفندان رویای اموری سترگ می دیدی. شاید اره و رنده را زمین نهدید تا تجدید زندگی جهان را به دوش بگیرد». انسان بی اندیشه و نادان و کاهل که تنها هنایشهای نمودی امور را می بیند، نه خود امور را، از بخت ت سخن می گوید. با دیدن انسانی که دارا شده است می گوید: «چه خوش بخت است!» با مشاهده آنکس که روشن اندیش شده است ندا در می دهد: «شگفت آبشخور مهر است!» با مشاهده منش قدیس گونه و نرخه گسترده دیگری، به زبان می آید که: «تصادف، مدام به یاری اش می شتابد!» آزمون ها و ناکامی ها و تلاش هایی را که اینان داوطلبانه به جان خریده اند تا تجربه بیاموزند نمی بیند، و از فداکاری ها و ایثارها و کوشش هایی که اینها بی درنگ در پیش گرفته اند، و ایمانی را که به کار بسته اند با دایرهای به ظاهر ناپیمودنی چیرگی یابند تا رویای دلشان را به انجام سازند، بی خبر است. غافل از تاریکی و عذاب های دل آنها، تنها نور و شادمانی را می بیند و آن را «بخت» می خواند. آرزو و سفر سخت را نمی بیند، تنها به هدف دلپذیر می نگرد و آن را «خوش شانسی» می نامد. فرایند را نمی فهمد، تنها نتیجه را فریافت می کند و آن را «تصادف» می خواند. در همه امور بشری، تلاش هست و نتیجه. و نیروی تلاش، پیمانه نتیجه است. تصادف وجود ندارد. «موهبت ها» و نیروها و دارایی های مادی و خردی، نتیجه تلاشند:

اندیشه های تکمیل شده، آرمانهای به انجام رسیده، و رویاهای انجام یافته. رویایی که در ذهنتان تجلیل می کنید و آرمانی که بر اورنگ و تخت دلتان می نشانید، بنا کننده زندگیتان است. چنان خواهید شد. آرامش آرام جان یکی از گوهرهای زیبای فرزنگی است. دستاورد تلاش پیوسته و شکیبانه در خویشتن داری. حضورش نشانه ایی از تجربه پخته و رسیده و نمایانگر چیزی بیش از دانش نمودی قوانین و کنش های اندیشه. آدمی به میزانی آرام می شود که خود را به سیمای موجودی دستاورد اندیشه فریافت می کند، زیرا چنین دانشی بایای آن است که دیگران را نیز به چهره موجوداتی دستاورد اندیشه فریافت کند و چون فریافتی درست را پرورش می دهد و روابط درونی امور را به چهره کنشکرد چپود و چشد با روشنی افزون تر می بیند، از جوش و خروش و دل نگرانی و ماتم باز می ایستد و استوار و آرام بجا می ماند. انسان آرام که چیرگی بر خود را آموخته است، می داند چگونه خود را با دیگران منطبق سازد. دیگران نیز به نوبه خود، نیروی معنوی او را پاس می گزارند و سهش می کنند که می توانند از او بیاموزند و به او اتکا کنند. آدمی هرچه آرام تر شود، کامیابی و رخنه نیکخواهی اش سترگ تر خواهد گشت. حتی بازرگانی عادی نیز که کف نفس و توازنی سترگ تر را در خود بپروراند، در خواهد یافت که توانگری کسب و کارش فزونی می یابد. زیرا مردمان همواره ترجیح می دهند با کسی دادوستد کنند که رفتارش به شدت ملایم است. انسان نیرومند آرام همواره آبشخور مهربانی و پاسداری است. همچون سایه درختی در زمینی خشک، یا صخره ایی پناه دهنده در توفانی. « کیست که دلی آرام و زندگی شیرین و متعادل را دوست نداشته باشد؟ برای آنان فرقی ندارد که بارانی است یا آفتابی، یا چه دگرگونی هایی به سراغشان می آید، زیرا آنها همواره شیرین و آرامند. آن توازن یکتای منش را که آرامش می خوانیم، آخرین آموزه فرهنگ و شکوفایی زندگی و دستاورد جان است. به گران ارجی فرزنگی است: بیش از زر خواستش. آری، حتی بیش از زر ویژه. جستجوی دارایی در سنج با زندگی در اقیانوس راستی، زیرا امواج، وراء دسترس توفان ها، در آرامش جاویدان «چند تن از تکان را می شناسیم که زندگیشان را تلخ می سازند، با اخلاقیات خروشنده هر آنچه را که شیرین و زیباست ویران می کنند، توازن منش خویش را نابود می کنند و خونشان را به جوش می آورند. پرمسان اینست که بیشتر مردم زندگی و خوشبختیشان را به چپود نبود خویشتنداری ویران می کنند و چه شمار کمتری از تکان را در زندگی می بینیم که متوازن و متعادلند، و برخوردار از آن آرامش یکتا که ویژگی منش تکمیل یافته است. آری، بشریت با شور و شهوتی در کف اختیار نگرفته می خروشد، در آشوب اندوهی فرمانروا، در انفجار اضطراب و تردید. تنها خردمند- آنکس که اندیشه هایش را در کف اختیار گرفته و پالوده است- توفان ها و تندرهای جان را به فرمانبرداری از خویشتن وا می دارد. ای جان های توفان زده- هر جاکه هستید، و در هر اوضاع و شرایطی که زندگی می کنید- این را بدانید که در اقیانوس زندگی، جزیره های تبرک لبخند می زنند و ساحل آفتاب آرمانتان بیوسان ورود شماسست. محکم دامن اندیشه را بگیرید. در پوسته جانتان استاد فرمانفرما آرمیده است. به خواب رفته، بیدارش کنید. خویشتنداری یعنی نیرو. اندیشه درست یعنی چیرگی. آرامش یعنی اقتدار. به دلتان بگویید: «آرام، ساکن باش!»

تو همانی هستی که می اندیشی

اگر از مولوی بیرسیم: انسان چیست؟ می گوید: آن چیزی است که می اندیشد.
اگر بیرسی من چیستیم؟ می گوید: تو بگو درباره چه می اندیشی تا بگویم چیستی. اگر درباره راستی می اندیشی تو راستی هستی، درباره خدا می اندیشی تو نمونه خدا هستی، درباره جمشید می اندیشی، جمشید هستی، درباره آن کاری می اندیشی که کار یک سگ است تو سگ هستی. بگو چه می اندیشی تا بگویم چیستی.

چامه سرا می گوید :

گر در طلب گوهر کانی، کانی ور در پی جستجوی جانی، جانی
من فاش کنم حقیقت مطلب را هر چیز که در جستن آنی ، آنی
هر چه را جستجو می کنی، تو همان هستی.
پس اگر از این چامه سرا بپرسیم: من چیستم؟
می گوید: بگو تو چه را جستجو می کنی تا من بگویم چیستی.



نزدیک به هزار ای بوک رایگان در نشانی های زیر گراوری شده است که پس از [Join this group](#) و آنگاه ساین این کردن شما، اتوماتیک به نشانی ای میلتون ارسال خواهد شد، دقت کنید ،اگر اشتباهی داخل اسپم باکستون شد آنها را ندیده پاک نکنید :

http://groups.yahoo.com/group/armanjavidan	۱ کتابهای رایگان در زمینه ایران و تاریخ ایران - بخش نخست
http://groups.yahoo.com/group/arman_javidan	۲ کتاب های رایگان در زمینه ایران و تاریخ ایران - بخش دوم
http://finance.groups.yahoo.com/group/IranianManagers	۳ کتابهای مدیریت ، بازاریابی و فروش ، منابع انسانی
http://tech.groups.yahoo.com/group/ravanshenasy	۴ کتابهای رایگان در زمینه روانشناسی و زندگی
http://groups.yahoo.com/group/adabiateiran	۵ کتابهای رایگان در زمینه ادبیات و شعر ایران
http://tech.groups.yahoo.com/group/rayaneh_kar	۶ کتابهای رایگان در زمینه کامپیوتر
http://health.groups.yahoo.com/group/Tandorosty	۷ کتابهای رایگان در زمینه تندرستی و پزشکی
http://groups.yahoo.com/group/amoozeshezaban	۸ کتابهای رایگان آموزش زبان
http://tech.groups.yahoo.com/group/Daneshha	۹ کتابهای رایگان در زمینه دانش
http://groups.yahoo.com/group/PoliticAndSociology	۱۰ کتابهای رایگان جامعه شناسی و اقتصادی و سیاست

آذری ، کرد، لر،خوزستانی، بلوچ، فارس و ... همه و همه برابر ، برادر و ایرانی هستیم

آذربایجانی ترک (زرد پوست) نیست

<http://download-ketab.blogfa.com>

آذری، کرد، لر، خوزستانی، بلوچ، فارس و... همه و همه برابر، برادر و ایرانی، مستقیم



بافرستادن این مطلب به دیگران، سایر، مهمانان ایرانیان را نیز آگاه کنید

آذربایجانی ترک (زرد پوست) نیست، ترک زبان (شده) است